

پیش‌خواران

حاشیه‌ای بر انتشار اثر تاریخی – پژوهشی «پنجاه سال فراز و فرود حزب توده ایران»

حزب همسایه شمالی!

■ **محمدرضا کائینی**



است. اثر تاریخی-پژوهشی «پنجاه سال فراز و فرود حزب توده ایران» از انتشارات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تاریخچه فعالیت این حزب در ایران و ادوار گوناگون آن را مورد بررسی قرار داده و ویژگی‌های هریک را بازشناخته‌است. محسن مدیر‌شانه‌چی مؤلف اثر در دیباچه خویش درباب اهمیت این موضوع و چندوچون تحقیق درباره آن چنین آورده‌است:

«حزب توده ایران یکی از پرسابقه‌ترین و قدیمی‌ترین احزاب تاریخ معاصر ایران است. فرایند تثبیت و اوج فعالیت‌های این حزب از چند ویژگی مهم برخوردار است که همواره آن را در کانون توجهات پژوهشگران تاریخ معاصر قرار داده‌است. ایدئولوژی کاملاً غیربومی و وابستگی به ابرقدرت شرق به شکل علنی و آشکار و دفاع از مواضع کشورهای بلوک شرق از اساسی‌ترین ویژگی‌های حزب توده بوده‌است. علاوه بر این ویژگی‌ها تأکید همیشگی حزب توده بر دفاع از ارزش‌های ملی و میهنی و راه‌های از استبداد و وابستگی از مسائل بسیار مهم برای مطالعه آن حزب است. بر این اساس حزب توده فراز و فرودهای محسوسی داشته که یقیناً متأثر از ویژگی‌ها و خصلت‌های خود حزب بوده‌است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، در میان تعجب همگان حزب توده در حمایت و پشتیبانی از خط امام بسیار ممتاز می‌نمود. این حزب را به رغم حجم وسیع تبلیغات و شتابان گروه‌های اخلاف حزب توده یا به نوعی مرتبط با این حزب می‌توان خواند. کم و بیش همه روشنفکران و اندیشمندان چپ ایرانی را نیز طی چند سال باید به گونه‌ای در ارتباط با این حزب دیده؛ پیشگامان اندیشه چپ و معلمان یا مربیان



توده ایران پس از دستگیری

که میراث فکری و سیاسی آنان به حزب توده رسید، توده‌ای‌ها و نیز فرزندان و پرورش یافتگان در دامان این حزب که برخی با پایداری و تعلق خاطر با جریمیت و تعصب توده‌ای ماندند و بعضی با بریدن و رمیدن یا نواندیشی و استقلال فکر و عمل و خطر کردن و دنوردین راه‌های تازه از حزب گسستند. طرفه آنکه از آغاز دهه بیست یا دومین دوره پیدایش و گسترش احزاب و جمعیت‌های سیاسی در ایران پیدایی حزب توده در مقام شکل سیاسی شاخصی چپ در ایران خود به تکوین برخی از مهم‌ترین احزاب و گروه‌های سیاسی نیم‌قرن اخیر در دو طیف دیگر متشکل‌های و گرایش‌های ملی و ناسیونالیست یاری داد؛ چراکه بسیاری از احزاب و جمعیت‌های سیاسی متعلق به این دو سبتر فکری و ایدئولوژیک به مثابه واکنشی در برابر تبلیغات و فعالیت‌های حزب توده به وجود آمدند و گسترش یافتند.

براین اساس، مطالعه و بررسی بیش از نیم قرن حیات حزب توده ایران در مسیر شناخت تاریخ تحزب در سال ایران به طور خاص و تاریخ سیاسی معاصر ایران به طور عام ضروری انکارناپذیر است. در باب بیشتر احزاب و گروه‌های سیاسی اغلب آنچه نوشته شده یا از سوی خود آن احزاب و گروه‌ها و به گونه‌ای متناش‌آمیز یا توجیه‌گر یا از سوی مخالفان آن احزاب و گروه‌ها یا به طور کلی مخالفان تحزب و تشکل نگاشته شده‌است و طبعاً دواز حب و بعض نیست. حزب توده ایران نیز مستثنی از این قاعده نبوده‌است. در این میان انتشار اسنادی که از احزاب و گروه‌های سیاسی به جای مانده است، از جمله اسناد مربوط به حزب توده، شاید بیش از سایر نوشته‌ها به شناخت بی‌طرفانه و منصفانه‌ترین تشکل‌ها یاری کند، اما اسناد طبعاً اجزای وارکنده و در این خصوص کافی بود. در نگارش این اثر در عین ارائه شناخت بالنسبه جامعی از این حزب، سعی بر اختصار و ذکر مباحث اصلی بود و پرهیز از تفصیل و تطویل کلام. طبعاً برای مطالعه تفصیلی جزئیات امور و هر یک از مباحث فرعی و حاشیه‌ای که به جهتی مورد توجه خواننده علاقه‌مند و پژوهشگر قرار گیرد می‌توان به آثاری که به آنها راجع شده یا سایر منابع مراجعه کرد.»

■ **حجت‌الاسلام محمدامین گلسرخی کاشانی**



مطلبی را تهیه و در صفحه خصوصی خودم منتشر کردم که صدیق فاضلم جناب کائینی را خوش آمد و محبت کرد و با تلفن احوالپرسی نمود و از چندوچون یکی از نکات مذکور در آن مطلب جو یا شد. پس از شرح آن و از آنجا که می‌دانست مشغول نگارش کتابی تحت عنوان «سرگذشت پدر» هستم، از این کمترین خواست که بهر غم کثرت مشغله در این روزها نتوانستم درخواست حضرت را ااجابت نکنم. آنچه از محضر خوانندگان گرامی می‌گذرد مروری بسیار فشرده بر ۵۸ سال زندگی پر فراز و نشیب پدرم است. ■■■

■ **مبداً یک زندگی پر فراز و نشیب**

غلام‌رضا گلسرخی کاشانی، فرزند شهیدی عباس بنابر آنچه در شناسنامه‌اش درج شده‌است، در بیست‌وهشتم خرداد ماه سال ۱۳۱۱ در محله ترک‌آباد دیده به جهان گشود. مادرش مغری خانم ساز هفت‌ساز فرزند خود را همان بدو تولد از دست داده بود و با توسل به حضرت ثامن‌الحجج علی‌بن‌موسی(رضاع) عین پسر زنده ماند و به همین جهت نام او را غلام‌رضا گذاشتند. گلسرخی در شش سالگی به دبستان دولتی گوهرمراد رفت و مشغول تحصیلات ابتدایی شد. در سال ششم دبستان و هم‌زمان با تبعید آیت‌الله شیخ محمد خالصی‌زاده به کاشان به حلقه مستمعین سخنان پرشور وی پیوست و به دست او طلبه شد و عمامه به سر نهاد. خود او از این ماجرا اینگونه یاد می‌کند:

«من کارگرزاده‌ای فقیر ۱۱ساله بودم و تازه به کلاس ششم ابتدایی می‌رفتم که مرحوم آیت‌الله خالصی‌زاده به کاشان تبعید شد. با شنیدن بیانات پرشور او دبستان را کنار گذاردم و طلبه شدم و هر شب پای سخنرانی‌های پر سوز او بودم و از آن روز مبارزه با ظلم و زور در جانم ریشه دوانید. قبلاً از آخوند زده شده بودم، چون در همسایگی ما عالمی بود گوشه‌نشین و به قول مردم اهل الله بود که نه به مسجد می‌رفت و نه منبر و نه حوزه درسی داشت و به قول بعضی‌ها آیت‌الله بود و مراد بیشتر مردم شهر. در کنار خانه او زنی بینوا زندگی می‌کرد که شوهری معتاد داشت. فکر می‌کنم سال ۱۳۲۲ بود و او ل جنگ بین‌المللی دوم و گرانی غوغا می‌کرد. زن جوان از فرط گرسنگی در حالی که چند بچه کوچک داشت خودکشی کرد. او چون توان تأمین فرزندان خود را نداشت خودکشی کرد. طولی نکشید آقای کذاب می‌هم مرد، در حالی که ارب او به آلاف و الواف سر می‌زد! طبعاً من از اینگونه آخوند خوشم نمی‌امد. وقتی خالصی‌زاده به کاشان آمد و علیه زور، بی‌انصافی و گرانفروشی داد سخن داد و محرومان گردش جمع شدند و ثروتمندان علیه او توطئه می‌کردند من مرید او شدم.»

ساریخ

کفت و گو ۸۸۴۹۸۴۳۷



دورنمایی از حیات مبارزاتی – تبلیغی زنده یاد

حجت‌الاسلام والمسلمین غلام‌رضا گلسرخی کاشانی

آن که «گل سرخ فدائیان اسلام» لقب یافت

■ **تلاش برای احیای حوزه علمیه کاشان**

عده‌ای از جوانان و نوجوانان گرد آیت‌الله خالصی‌زاده جمع شدند و بدین‌وسيله حوزه علمیه کاشان در مدرسه گذر باباولی و مدرسه سلطانی پس از ۲۰ سال استبداد پهلوی جان گرفت. آنان در یکی از خالصی‌زاده را مدتی به دست ایشان ملیس به لباس روحانیت شدند و در بازار کاشان حرکت کردند. از جمله آنها علاوه بر غلام‌رضا گلسرخی می‌توان به آیت حسین راستی کاشانی، محمد امامی کاشانی، سیدمحمد تسلطی، محمود صلاحیان و سیدحسین مناقب اشاره کرد. ابتدا حاج عبدالرحیم درفولی و کیل آیت‌الله‌الظمی سیدابوالحسن اصفهانی و ۴ نفر از بازاریان تهران، هزینه‌های حوزه علمیه کاشان را تا مبلغ ۲۰تومان متقبل شدند و پس از استیذان از مرجعیت وقت ایشان ماهانه ۴۵۰تومان اجازه دادند تا توسط آیت‌الله خالصی‌زاده در حوزه علمیه کاشان از محل وجوهات شرعیه خرج کنند. خالصی‌زاده را می‌توان پایه‌گذار حوزه علمیه معاصر کاشان نام نهاد و شاگردان او مقدمات تا سطح را در محضر ایشان و آیت‌الله صبوری می‌موختند و سپس هر یک برای تکمیل تحصیلات عالیه حوزوی خود به قم و بعضی به نجف اشرف رفتند. بسیاری از آنها بعدها یا حتی در همان زمان با ارتباط با حوزه علمیه نجف و قم و بالا بردن سطح آگاهی دینی مردم کاشان و شرکت‌هایی که به تبلیغ می‌رفتند از بنیانگذاران هر یک دینی علیه رژیم پهلوی به شمار می‌روند.

طلاب حوزه جدید کاشان علاوه بر استفاده از محضر آیت‌الله خالصی‌زاده از علما و مراجع قم خواستند



حجت‌الاسلام والمسلمین غلام‌رضا گلسرخی کاشانی

د **خاطرات فراوانی از دوره همراهی گلسرخی با سیدمجتبی نواب صفوی برای ما به جا مانده است، از جمله اینکه در آن شرایط سخت مبارزه با همه گرفتاری‌ها گلسرخی برای عده‌ای از آنان تدریس می‌کرد و خود نیز جلسات در سش را ترک نمی‌کرد و این روشی بود که خود سیدمجتبی نواب به آنان آموزش داده و خود نیز ملزم بدان بود**

مدرسی برایشان به کاشان بفرستند و بدین‌وسيله آیت‌الله شیخ جعفر صبوری قمی به کاشان رفت تا آنجا به تربیت طلاب جدید همت گمارد. همین امر ارتباط محکمی در تمامی امور دینی، علمی و تبلیغی میان حوزه نوپای کاشان و مراجع تقلید در حوزه علمیه قم ایجاد کرد. از میان مکاتبات با علمای قم نامه‌ای از آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری خطاب به طلاب کاشانی به دست آمده‌است که نشان می‌دهد آیت‌الله صبوری با حالت قهر از کاشان به قم برگشت و طرابلس کاشانی خواستار مراجعت ایشان به کاشان شدند. در این نامه از غلام‌رضا گلسرخی با عنوان شیخ رضا سعید کاشانی نام برده شده‌است. شاید این نخستین باری باشد که گلسرخی از نام مستعار برای فعالیت‌های خود استفاده کرد و بعدها نیز بعضی از مقالات خود را با امضای سعید منتشر می‌کرد. نامه‌ای دیگر نیز به خط گلسرخی خطاب به آیت‌الله بروجردی در ساره وضع طلاب کاشانی و ضرورت بازگشت آقای صبوری به کاشان و تأمین معاش ایشان از سوی مرجعیت وقت در دست‌است که گویای شور و اشتیاق وی در راهی است که به آن قدم گذاشته‌است و تلاش را برای حفظ حوزه نوپای کاشان را نشان می‌دهد.

■ **در مصاف با دین‌زدایی رضاخانی**

هم‌زمان با حکومت رضاشاه و به بهانه سوادآموزی عمومی غالب موقوفات حوزه‌های علمیه در کاشان همچون شهرتاسی‌های دیگر کشور و برخلاف نیت واقفان و وقف‌نامه کاملاً تعطیل یا در اختیار ادارات فرهنگ قرار گرفت و آن مدارس و حتی بعضی از مساجد تعطیل و به مدرسه‌های دولتی تبدیل شدند. کاشان را نشان نراقی از نودگان ملا محمدمهدی رفتم. در نراقی و فرزند محمدحسین مجتهد نراقی که در مدرسه فرانسوی الیاس در تهران تحصیل کرده‌بود و تولیت مسجد آقابرگ کاشان از پدر به وارث رسید، در سال ۱۳۰۸ آن راه دبستان دانش دوشیزگان کاشان تغییر نام داد و پس از شش سال دبیرستان دانش دوشیزگان نیز در محل مسجد آقابرگ تأسیس شد. در فهدم دی ماه سال ۱۳۱۴ در مسجد آقابرگ در جشن کشف حجاب بر پا شد و دخترها و معلمان همه چادر از سر داشتند و کلاه به سر گذاشتند و رفته رفته همان کلاه را هم برداشتند. همچنین مدرسه سلطانی کاشان که موقوفه همسر فتحعلی‌شاه قاجار و تولیت آن فرزند ملا محمدمهدی نراقی یعنی ملا احمد نراقی بود و تا پیش از این مرکز تربیت طلاب و حوزه کاشان بود نیز با همکاری بابی‌لیاقتی تولیت آن به همان سرنوشت دچار شد و برخلاف نیت واقف و وقف‌نامه به مدرسه دخترانه تبدیل شد و مراسم جشن کشف حجاب در آن بر پا شد و عکس آن نیز در مطبوعات منتشر شد و درآمد موقوفات آن نیز صرف اموری غیر از آنچه باید می‌شد.

گلسرخی که دوران جوانی خود را تحت تأثیر آیت‌الله خالصی‌زاده و نگاه اجتماعی و سیاسی او و روحیه خستگی‌ناپذیرش در تبلیغ دینی و استفاده از هر موقعیتی برای این امر و دور کردن ناامیدی به عنوان آفت مردم دیندار در آن شرایط سخت دوران پهلوی و همین‌طور افکار ضد استعماری وی رشد کرده و به‌شدت از آن متأثر بود بر آن شد تا همکاری دیگر محصلان حوزه کاشان و حمایت مردم متدین این مدارس را باز پس گیرند و در اختیار طلاب قرار دهند. از این‌رو به مقابله با موانع حوزه نوپای کاشان برخاست و با مراجعات مکرر و نامه‌نگاری با ادارات دولتی تخلفات تولیت مدرسه سلطانی را گوشزد

و تقاضای بازگشت به مسیر صحیح را کرد، با پیگیری مستمر گلسرخی و حمایت مردم و دیگر شاگردان آیت‌الله خالصی‌زاده و نگارش نامه به شاه و ادارات مختلف دولتی و جمع‌آوری امضا از اهالی مذهبی شهر کاشان بالاخره این مدرسه در اختیار طلاب قرار گرفت و حوزه علمیه کاشان جانی دوباره یافت.

■ **در حوزه‌های نجف و قم**

گلسرخی در سال ۱۳۲۸ از کاشان ابتدا به مقصد نجف اشرف هجرت کرد. در نجف اشرف محضر علمایی چون آیت‌الله سیدمحمود شاهرودی و بسیاری دیگر را درک کرد، اما پس از مدتی یعنی کمتر از یک سال به بیماری دچار شد و بنا به توصیه پزشکان به ایران بازگشت و این بار رحل اقامت در شهر قم افکند و در حجره‌ای در مدرسه جنتیه قم به تکمیل تحصیلات حوزوی خود پرداخت. از اساتید وی می‌توان به آیت‌الله محمد مجاهدی تبریزی، آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی، آیت‌الله سیدعلی فانی اصفهانی، آیت‌الله سیدرضا صدر، آیت‌الله سیدجلال‌الدین میری آشتیانی، آیت‌الله‌الظمی سیدمحمد‌رضا موسوی گلپایگانی، آیت‌الله‌الظمی سیدروح‌الله موسوی خمینی، آیت‌الله‌الظمی سیدحسین بروجردی، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی و… اشاره کرد.

■ **همگام با شهید نواب صفوی و جمعیت فدائیان اسلام**

پس از ورود وی به قم و حتی قبل از رفتن به نجف هم‌زمان بود با ظهور جمعیت فدائیان اسلام در عرصه سیاسی ایران و گلسرخی با سیدمجتبی نواب صفوی آشنا و مرید روحیه آزاده و شور و اشتیاق وصف‌ناشدنی او در تبلیغات دینی برای مردم و صفای روح و لسان فصیح وی در مبارزه با رژیم فاسد پهلوی شد و به حلقه یاران وی پیوست. گلسرخی پای ثابت و سخنران جلسات فدائیان اسلام در قم شد و چندین مرتبه از سوی سیدمجتبی نواب صفوی به مأموریت رفت. از آن جمله علاوه بر تشکیل جمعیت فدائیان اسلام در کاشان به همراهی محمد رسول‌زاده، حسن سلیمانی و جواد یزدانی در مسجد گذر باباولی مسئول تشکیل جمعیت فدائیان اسلام در اهواز هم شد و به خوزستان سفر کرد، در حالی که حدود ۱۸بهار بیشتر از عمرش نگذشته بود.

از این رو تمامی فعالیت گلسرخی در جمعیت فدائیان اسلام و حول تبلیغ و سخنرانی دینی در جلسات می‌گشت، به‌طوری که خیلی سریع لسان شیوای او در ردیف وعظ‌اش مشهور ایران قرار گرفت.

خاطرات فراوانی از دوره همراهی گلسرخی با سیدمجتبی نواب صفوی برای ما به جا مانده‌است، از جمله اینکه در آن شرایط سخت مبارزه با همه گرفتاری‌ها گلسرخی برای عده‌ای از آنان تدریس می‌کرد و خود نیز جلسات درش را ترک نمی‌کرد و این روشی بود که خود سیدمجتبی نواب به آنان آموزش داده و خود نیز ملزم بدان بود.

پاییز سال ۱۳۳۴ و در پی ترور نخست‌وزیر وقت توسط مظفرعلی ذوالقدر از اعضای فدائیان اسلام و به خاطر اعلام مخالفت فدائیان اسلام با الحاق ایران به پیمان نظامی بغداد تمامی اعضای فعال این جمعیت دستگیر و چهار نفر از آنان یعنی سیدمجتبی نواب صفوی، مظفرعلی ذوالقدر، خلیل طهماسبی و سیدمحمد احدی به اعدام محکوم شدند و قبل از اتمام مهلت ۱۱روزه فرجام‌خواهی این حکم اجرا شد. گلسرخی درباره مخالفت علنی آیت‌الله بروجردی با فعالیت‌های جمعیت فدائیان اسلام چنین می‌نویسد: «چند مرتبه به خاطر عضو فدائیان اسلام بودن شما هستم. اگر شما با فدائیان اسلام مخالفید بغرمایید من پیرو آنان نباشم. شهید اخدا[گواه است] خودم خدمت آقای بروجردی رفتم و نامه را هم خودم بردم. علت ما درخواست که مرا راه دادند، چون عده‌ای از همشهری‌هایم پولی به عنوان وجوهات آورده بودند و چون من پول را می‌بردم راهم دادند. ر قسم و نامه را هم به آقای بروجردی دادم. ایشان نامه را خواندند و فرمودند: خدا تو قیقات بدهد نه قطع شه‌ریه از طرف من بوده و نه مخالفتی با فدائیان اسلام دارم. این مطلب را ایشان فرمودند.»

■ **در فراق یار**

به هر روی همه یاران نواب در مدت کوتاهی یا دستگیر یا فراری شدند. در این دوران گلسرخی مدتی طولانی به صورت مخفی در شهرهای مختلف ایران و همچنین نجف زندگی کرد. پس از مدتی قرار منع تعقیب برایش صادر شد، اما او در همین مدت هم به صورت مخفی و ناشناس منبر رفت و به صورت مخفی در ختمی که می‌فایانه برای نواب در قم برگزار کردند و فرمودند: و به‌جای خطبه با این شعر سخت آغاز کرد: این دغل دوستان که می‌بینی… او حتی بارها با لباس مبذل در ایام اختفا به دیدن دوستان زندانی‌اش رفت و به آنها روحیه داد. گلسرخی در رثای شهید سیدمجتبی نواب صفوی در دفترچه خاطرات هم‌رزمش حجت‌الاسلام علی حجتی کرمانی متنی نگاشت که شمه‌ای از آن

۹۰روانه جوان |شماره ۵۷۷۴

به قرار ذیل است:

«...روح بزرگش در کالبد کوچک قرار و آرام نداشت. گویی می‌خواست پرواز کند. دوران کوتاه عمرش را به وعظ و تبلیغ، ارشاد و هدایت خلق، فداکاری و جانبازی در راه محبوب گذراند. به هیچ چیز دنیا اعتنا نداشت. وکالت، وزارت و حتی بالاترین مناصب دنیوی را که بنی‌نوع او برایش حیثیت خود، عرض و ناموس و حتی جان خود را فدا می‌کنند در نظرش بشیزی ارزش نداشت. برای خدا می‌گفت؛ برای خدا می‌شنید؛ برای خدا قدم برمی‌داشت؛ برای خدا دوست داشت؛ برای خدا دشمن می‌داشت، بالاخره برای خدا زنده بود و برای خدا هم جان داد و مرغ روح شریفش به آشیان قدس پرواز کرد، رفت و به دیدار محبوبش فائز شد… آری! او رفت، ولی خاطره محو نشدنش اش در دل دوستانش ماند. رفت، اما چه رفتنی! قبل از آنکه صبح طالع شود با شلیک از افق شهادت و فداکاری طالع شد، رفت، اما چه رفتنی! رفت، ولی بغض گلوی دوستانش را سخت می‌فشرد و نمی‌توانستند دم بزنند. رفت حتی دیگر مادر و نزدیک‌ترین کسانش نتوانستند بدن به خون آغشته‌اش را ببینند و به دلخواه خود اقالا او را به خاک سپرند. آری رفت. از جنازه‌اش هم دست نداشتند. غریبانه با یک آمبولانس او را به گورستان مسگر آباد بردند و در دل خاک‌های تیره، این نوگل شکفته را منزل دادند. رفت و چه خوش رفت! هیچ چیزش عادی نبود. گویا از آب و گل دیگری سرشته شده بود. نه زندگانی‌اش به هم‌نوعانش شباهت داشت و نه مرگش. هر کس از این دنیا می‌رود و می‌میرد، هر چند بی‌مزار باشد برایش مجلس فاتحه می‌گیرند، اما او مجلس فاتحه هم نداشت. حق هم همین بود. فاتحه را برای مرده می‌گیرند و در میان این مملکت از عالم و جاهل او دو، سه نفر از یاران وفادارش که با او رفتند زنده بودند! آنها فاتحه لازم نداشتند… او! چه کنم که قلم طغیان کرد. احساسات درونی گل کرد و اثری ضعیف از خود بر کاغذ باقی گذارد. باشد تا روزگاری آیندگان بفهمند چه رجال روحانی و زعمای دینی با چه پایه‌ای از شجاعت و شهامت می‌خواستند عالم را اصلاح کنند و فداکاری و جانبازی را به جهانیان بیاموزند!…»

■ **تداوم مبارزه تا پایان حیات**

گلسرخی پس از شهادت فدائیان اسلام و به دنبال آغاز قیام امام خمینی به عنوان خطیبی توانا در اکثر شهرهای کشور از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب و در پایتخت از تکیه بسالای تجریش و امامزاده صالح تجریش تا مسجد هدایت و مسجد امام حسین (ع) مجالس باشکوهی را سخنرانی و اداره می‌کرد. تمامی مجالس گلسرخی تحت کنترل امام خمینی صدر، معاصر شیرازی و گرامش می‌شد. بنابر گزارش‌های متعدد ساواک، جمعیت مستمعین در بعضی مجالس او به چندین هزار نفر هم می‌رسید. در این راه از سال ۱۳۳۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی بارها دستگیر و روانه زندان و تبعید شد.

همچنین گلسرخی ده‌ها بار از سوی رژیم شاه با محکومیت‌های مختلفی چون ممنوع‌المبیر، ممنوع‌اللقم و ممنوع‌الورود به شهرهای مختلف کشور مواجه شد، اما هیچ کدام از اینها نتوانست مانعی برای حرکت پرشور وی شود، زیرا هم‌زمان با تدریس در دار‌التبلیغ اسلامی در قم کاشان را چون خود تربیت می‌کرد و برای تبلیغ و ارشاد به شهرهای مختلف می‌فرستاد و از طرفی دیگر با عضویت در هیئت تحریریه مجله «درس‌هایی از مکتب اسلام» مقالات او در کنار مقالات کسانی چون امام موسی صدر، مکارم شیرازی، و جعفر سبحانی، علی دوانی، علی حجتی کرمانی، سیدهای خسروشاهی و… از ابتدای دهه ۴۰ تا ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در آن مجله و به صورت تحریرچی می‌شد.

گلسرخی با پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت دینی خود را ادامه داد و به عنوان نماینده آیت‌الله منتظری و آیت‌الله شهید صدوقی در شبه قاره هند و همچنین به عنوان رابزین فرهنگی دولت جمهوری اسلامی ایران در هندوستان منشا خدمات بسیاری به مسلمانان آنجا و به‌خصوص شیعیان مظلوم آن دیار شد. او پس از آنکه به عنوان عنصر نامطلوب از ورود به هندوستان و پاکستان منع شد، در میدان نبرد با متجاوزان عراقی حضور یافت و مدتی به عنوان سرپرست ستاد جذب و هدایت کمک‌های مردمی به جبهه‌ها بیشتر ایامش را در جبهه‌ها سرپرست ستاد جذب و هدایت کمک‌های مردمی به جبهه‌ها بیشتر ایامش را در جبهه‌ها و برای کمک به رزمندگان اسلام گذراند. وی در آن سال‌ها تمامی اعیساد و حتی عبد نوروز و مناسبت‌های مذهبی رادر جبهه و با سخنرانی و دادن عیدی به رزمندگان اسلام سپری کرد.

■ **بر آستان جانان**

به قول خودش در واپسین روزهای عمر که به بیماری سختی دچار شده بود، طول زندگی مهم نیست، بلکه گاهی ممکن است کسی در دوران کوتاه زندگی خود منشأ خدماتی شود که دیگران در زندگی طولانی خود نتوانند انجام دهند و می‌گفت خواسته‌اش از خداوند این بود که با گاهی و امانی‌گی به محضر قرار او بآید. او می‌دانست با همین بیماری به دیدار معبود خواهد رفت.

ایشان پس از یک دوره کوتاه بیماری روده در بیست‌ونویکم مهر ماه سال ۱۳۶۹ درگذشت و پس از نماز آیت‌الله‌الظمی محمدتقی بهجت پیکرش در مقبره ۲۱ حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه(س) دفن شد.